

سیاست‌گذاری اجتماعی و هویت‌سازی ملی؛ فراگیری سیاست‌های کلان اجتماعی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

* علی کریمی

E-mail: akm102000@yahoo.com

** سمیه قاسمی طوسی

E-mail: s.ghasemi@stu.umz.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۳/۱۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۲۵

چکیده

این مقاله با این مفروض که هویت‌سازی ملی امری دائماً در حال شدن و مستلزم بازتولید همیشگی است، نسبت بین سیاست‌گذاری اجتماعی و هویت‌سازی را به‌ویژه در جوامع متنوع مطالعه می‌کند. نوشته حاضر که با روش توصیفی، تحلیلی و در قسمت نخست به‌صورت کتابخانه‌ای و در قسمت دوم با تکنیک تحلیل محتوای کیفی صورت می‌گیرد، با الهام از آرای «بلند» و «لیکورس» به این یافته رسیده است که سیاست‌گذاری اجتماعی با عام‌نگری و فراگیری خود موجب پیدایش اجتماع عدالت اجتماعی در جهان واقعی و تقویت حس تعلق شهروندان به مای جمعی و آفرینش همبستگی و سرمایه اجتماعی و ملاً نیل به استواری و آرامش اجتماعی می‌شود که همگی از سازوکارها و استلزامات هویت‌سازی ملی به‌شمار می‌آیند. تطبیق نسبت این دو متغیر بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز نشان می‌دهد که رویکرد قانون اساسی در اصول گوناگون آن به سیاست‌های کلان اجتماعی مبتنی بر مراعات اصل فراگیر و برابرنگر شهروندی است و در توزیع منابع و منافع به همه شهروندان بدون لحاظ اختصاصات دینی - مذهبی و زبانی توجه می‌کند.

کلید واژه‌ها: سیاست‌گذاری اجتماعی، هویت، ملت‌سازی، ایران، قانون اساسی.

* دانشیار علوم سیاسی دانشگاه مازندران، نویسنده مسئول

** دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه مازندران

مقدمه

واقعیت‌های تاریخی نشان می‌دهد که هویت‌سازی ملی فرایندی همیشگی و ناتمام است و نباید تصور شود که وقتی ملتی شکل گرفت به خودی خود تداوم می‌یابد و به هیچ تلاش و سازوکار پشتیبانی کننده نیاز ندارد. بلکه برعکس ملت و روح ملت بودگی در معرض فراز و فرود و چالش‌های جدی قرار دارد و حتی گاهی دولت ملت‌های جافتاده نیز با معضلاتی همانند ناسیونالیسم گروه مسلط، خرده ناسیونالیسم‌های قومی و فرهنگی در قالب جدایی‌طلبی، روبه‌رو می‌شوند. به علاوه این نکته نیز مهم است که تنها توسل به راه‌حل‌های سیاسی و دموکراسی انتخاباتی برای حل و فصل تنوع فرهنگی و ایجاد جامعه‌ای باثبات کافی نیست، بلکه لازم است ملت‌بودگی با کاربست سیاست‌های اجتماعی کم هزینه و کم مخاطره‌تر همیشه مراقبت و بازتولید شود (جلایی‌پور، ۱۳۹۲: ۲۷۶؛ دنی و هان، ۲۰۰۸: XVIII). از این‌رو هم در کشورهای مختلف، دولت‌ها راه‌هایی را جستجو می‌کنند تا ملت و ملت‌بودگی را ایجاد و تقویت کنند و بدین وسیله حس پیوستگی، تعلق و وفاداری شهروندانشان را تحصیل و استمرار بخشند و درست اینجا نقطه‌ای است که سیاست‌گذاری اجتماعی کارساز واقع می‌شود و به منزله یکی از عناصر قانونی ملت‌سازی پایدار جلوه می‌کند. زیرا سیاست‌گذاری اجتماعی با ایجاد یک رابطه مستقیم بین دولت و جامعه، گفتمانی درباره هویت جمعی می‌آفریند که دارای آثار ملت‌سازانه قوی است.

سیاست‌گذاری اجتماعی موضوعی جذاب و گسترده است و جنبه‌های گوناگون زندگی از قبیل امنیت اجتماعی، مسکن، بهداشت، آموزش و مراقبت اجتماعی را دربر می‌گیرد. برنامه‌ریزی برای تأمین چنین اهدافی تنها از راه فرایندهای اجتماعی حاصل نمی‌شود، بلکه مستلزم سیاست‌گذاری دولت است. به علاوه تحقق همبستگی ملی به‌عنوان یک هدف بنیادین، مرهون فرایند هویت‌سازی ملی است که خود در نظام‌های سیاسی معاصر به سیاست اجتماعی بسیار مدیون است. در این قالب، سیاست اجتماعی هم ابزاری است که از رهگذر آن ایده‌آل‌ها و آرمان‌های مشترک بیان می‌شود و هم وسیله‌ای است که طی آن جامعه به‌طور آگاهانه هویت‌اش را بازتولید می‌کند (بلند و لیکورس، ۲۰۰۸: ۲۷). به بیان دیگر، مذاقه در زیست اجتماعی و سیاسی جوامع متنوع، نشان می‌دهد که فرایندهای ملت‌سازی از جنبه قوی سیاست‌گذاری اجتماعی برخوردار است و هم در سطح دولت و هم در سطح فرو - دولتی، ترجیحات و اولویت‌های سیاست اجتماعی ابعاد اساسی ویژگی‌های یک ملت بوده‌اند، زیرا این سیاست‌ها

نهادهای مشترک را شکل می‌دهد و در ایجاد مرزهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بین جمعیت‌های خاص و واحدهای سرزمینی نقشی مهم ایفا می‌کند.

از نظر تاریخی، شکل‌گیری فرایند ملت‌سازی با پیدایش دولت مدرن رفاهی در نیمه دوم قرن بیستم تقارن دارد. با این حال علی‌رغم این‌که یکی از مسائل مهم در دولت‌های مدرن و به‌ویژه متنوع، موضوع سیاست همبستگی سرزمینی، انسجام اجتماعی و تحکیم آن از طریق سیاست‌گذاری اجتماعی به‌خصوص از راه بازتوزیع اقتصادی است، یعنی تعیین این‌که چه کسانی استحقاق داشته و مشمول بازتوزیع و عدالت اجتماعی واقع شده و به عضویت اجتماع درآیند یا از آن برون رانده شوند و همبستگی اجتماعی تا چه کسانی باید امتداد یابد؟ (بلندولیکورس، ۲۰۰۸: ۱) اما درباره فهم نسبت هویت‌سازی ملی و سیاست‌گذاری اجتماعی به‌ویژه به زبان فارسی مطالعات نظام‌مند اندکی صورت گرفته است.

با توجه به این ملاحظات، پرسش اصلی نوشتار حاضر این است که از لحاظ نظری بین سیاست‌گذاری اجتماعی و فرایند هویت‌سازی ملی چه نسبتی برقرار است؟ و در رویکردی تطبیقی، در نگاه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران گستره فراگیری و فرایند دربرگیری یا برون‌رانی شهروندان به‌طور عام و اعضای گروه‌ها و جوامع فرهنگی مختلف از زاویه موضوع سیاست‌های کلان اجتماعی چیست؟ فرضیه این نوشتار چنین تقریر می‌شود که سیاست‌گذاری اجتماعی از طریق تحقق عدالت و برابری و حذف نابرابری‌های ساختاری، ارتقای سرمایه اجتماعی و آفرینش همبستگی اجتماعی و هویت جمعی با فرایند ارتباط مستقیمی هویت‌سازی ملی ارتباط مستقیمی پیدا می‌کند، موجب پیدایش و تحکیم آن می‌شود و رویکرد قانون‌گذار اساسی جمهوری اسلامی ایران در خصوص سیاست‌های کلان اجتماعی گسترش شعاع دربرگیری با عنایت به مقوله فراگیر شهروندی و عدم توجه به ملاحظات قومی، زبانی، طبقاتی و دینی - ذهبی است.

این مقاله که از نوع توصیفی - تحلیلی است از دو بخش تشکیل می‌شود. گردآوری داده‌های لازم برای قسمت نخست که به بحث نظری اختصاص دارد، از طریق مطالعه کتابخانه‌ای انجام می‌شود و برای قسمت دوم که بر مطالعه موردی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران متمرکز است، تکنیک تحلیل محتوای کیفی به کار می‌رود.

ادبیات پژوهش

تأمل درباره نسبت بین سیاست‌گذاری اجتماعی و ملت‌سازی قدمت زیادی ندارد و آثار مکتوب در این حوزه، پرشمار نیست. با این همه، جست‌وجوی منابع مربوطه چند اثر

که ارتباط مستقیم یا غیرمستقیمی با موضوع این نوشته دارند را نشان می‌دهد. یکی از منابع مهم، کتاب *مقدمه‌ای بر سیاست‌گذاری اجتماعی* اثر بلیک مور است. نویسنده در این اثر بر معرفی ماهیت این رشته نوظهور در فرایند آموزش عالی کشورهای غربی به‌ویژه بریتانیا و حوزه‌ها و موضوعات مطالعه سیاست‌گذاری اجتماعی از قبیل بهداشت و درمان و سلامت، مسکن، محیط زیست، آموزش، کار، رفاه و غیره تمرکز می‌کند و فقط به‌طور غیرمستقیم در بحث از مفاهیمی مانند برابری، انصاف، عدالت، آزادی و حقوق، به ابعادی از موضوع پرداخته است که دلالت‌های ملت‌سازانه دارند.

کتاب دیگر، *سیاست اجتماعی؛ نظریه‌های کلاسیک، مدرن، پست‌مدرن و مطالعات مقایسه‌ای* نوشته همتی است که پس از معرفی موضوع سیاست‌گذاری اجتماعی و حدود و ثغور آن، این ایده را در نظریه‌های سه دوره کلاسیک، مدرن و پست‌مدرن به‌صورت مقایسه‌ای مطالعه کرده است. مقاله پورعزت و همکاران با عنوان «راهبری ملت‌سازی پایدار بر مبنای عدالت اجتماعی» (۱۳۹۱)، از جمله معدود مقاله‌های فارسی است که در این خصوص نگاشته شده است که نویسندگان فقط یکی از اهداف سیاست‌گذاری اجتماعی یعنی عدالت اجتماعی و پیوند آن با ملت‌سازی را مدنظر قرار داده‌اند. مقاله «سرمایه اجتماعی و سیاست‌های اجتماعی»، (۱۳۸۲)، نوشته تاج‌بخش و همکاران نیز به‌طور غیرمستقیم بر سرمایه اجتماعی به‌عنوان یکی از عناصر لازم برای شکل‌گیری ملت تمرکز کرده است.

از بین منابع لاتین، مقاله «ناسیونالیسم، توسعه و سیاست‌گذاری اجتماعی: سیاست ملت‌سازی از رهگذر سیاست‌گذاری اجتماعی» نگاشته بلند، لیکورس و کپسا (۲۰۱۱)، نزدیک‌ترین منبع الهام‌بخش برای این مقاله بوده است. در این اثر، نویسندگان با اشاره به این‌که دولت‌های آفریقایی طی دو دهه بعد از استقلال در دهه ۱۹۷۰م. تا سال‌های متعاقب اجرای برنامه‌های تعدیل ساختاری از نظر داخلی قوی‌تر و بسیار همبسته‌تر بودند، بدین پرسش پرداخته‌اند که چگونه می‌توان وحدت ملی تعجب‌انگیز این کشورها را در سال‌های اولیه پس از استقلال تبیین کرد و چه راهبردهایی برای جلوگیری از تهدید واگرایی و منازعات قومی در سال‌های پس از استقلال اتخاذ شده است؟ آنان بعد از بحثی نظری با غور در اوضاع کشورهای آفریقایی زیرصحرای چین نتیجه گرفتند که ناسیونالیست‌های این کشورها سیاست‌گذاری اجتماعی را به مثابه ابزار بسیج، ایجاد همبستگی و فرایند ملت‌سازی به کار بردند. از این زاویه درحالی‌که این راهبردها در دوران قبل از استقلال درباره پرسش‌های طرد و برون‌رانی‌های اجتماعی

دور می‌زد که به وسیله رژیم‌های استعمارگر اعمال می‌شد، ناسیونالیسم پسااستعماری بر سیاست‌گذاری اجتماعی دولت در سطوح گفتگویی، آرمانی و برنامه‌ای تمرکز یافت. این مقاله با این که الهام‌بخش نظری نوشته حاضر است، اما تطبیق موضوع بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نقطه تمایز مقاله حاضر با آن است.

بلند و لیکورس در کتاب *ملی‌گرایی و سیاست‌گذاری اجتماعی* (۲۰۰۸)، نیز ضمن بررسی نظری رابطه بین دو متغیر، یافته‌های نظری را بر سه کشور کانادا، بلژیک و انگلستان تطبیق داده‌اند. دنی و هان در کتاب *دولت‌های فراگیر: سیاست‌گذاری اجتماعی و نابرابری‌های ساختاری*، مفهوم‌شناسی سیاست‌گذاری اجتماعی در چارچوب توسعه، نابرابری‌های ساختاری، سیاست‌شناسایی، بازتوزیع اقتصادی و حذف و تقلیل نابرابری‌های اجتماعی در آمریکای لاتین و سیاست‌های تبعیض مثبت در هندوستان را بررسی کردند. این کتاب نیز همانند منابع مفید پیشین الهام‌های اثرگذاری برای این نوشته دارد اما نوآوری این مقاله، مطالعه موضوع سیاست اجتماعی از منظر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است که کمتر مطالعه شده است.

مفهوم‌شناسی سیاست‌گذاری اجتماعی

برای فهم این‌که چگونه هویت‌سازی ملی بر تحولات سیاست‌گذارانه تأثیر می‌گذارد و هم‌زمان به وسیله آن شکل می‌گیرد، توجه به موضوع سیاست‌گذاری اجتماعی اهمیت اساسی دارد. در ادامه برای ایضاح بیشتر، نخست بحثی مفهوم‌شناختی از سیاست‌گذاری اجتماعی می‌آید و سپس نسبت آن دو بررسی می‌شود.

اگرچه داشتن تعریفی که مورد پذیرش گسترده باشد مطلوب است، اما باید اذعان نمود که ارائه تعاریف عام از دانش واژه‌ها در علوم اجتماعی از دشواری‌های همیشگی است. از این‌رو دنیو اظهار داشت که هرگونه تلاش برای ارائه تعریفی دقیق و اجتماعی از مفهوم سیاست‌گذاری اجتماعی، غیرضروری و بیهوده است. به‌رغم اختلاف نظر و ابهام در تعریف سیاست‌گذاری اجتماعی، چند نکته کلیدی در تعریف آن مورد پذیرش محققان است: نخست این‌که سیاست‌گذاری اجتماعی با ارتقای زندگی افراد، گروه‌ها یا اجتماعات مربوط است، دوم این‌که، سیاست‌گذاری اجتماعی در اختیار انحصاری حکومت‌ها نیست بلکه به‌وسیله سازمان‌های حکومتی و غیرحکومتی انجام می‌گیرد و سوم این‌که سیاست‌گذاری اجتماعی نتیجه و محصول فرایندهای مختلف از جمله

سیاست است (هوفر، ۲۰۰۸: ۳۳۱) با این ملاحظات، در ادامه چند تعریف از سیاست‌گذاری اجتماعی ارائه می‌شود.

سیاست‌گذاری اجتماعی به‌عنوان یک حوزه مطالعاتی ناظر به تدابیری است که با ناامنی اقتصادی مبارزه می‌کند، درآمدها را بازتوزیع می‌کند و خدمات اجتماعی را برای کارگران و شهروندان فراهم می‌سازد. این نوع سیاست در قالب برنامه‌های اجتماعی به موضوعاتی مانند فقر، بیکاری، مراقبت‌های بهداشتی و بازنشستگی می‌پردازد. به نظر مور سیاست‌گذاری اجتماعی مداخله برنامه‌ریزی شده و عامدانه‌ای است که دولت از طریق بازتوزیع منابع برای رسیدن به اهداف رفاهی در میان شهروندان انجام می‌دهد و در اهداف مهم اجتماعی مانند عدالت اجتماعی، مساوات و عدم تبعیض، حمایت از مردم آسیب‌پذیر و برنامه‌ریزی مدبرانه زندگی برای بهبود رفاه و نیز تأمین نیازهای انسانی در باب آموزش، بهداشت، مسکن و تأمین اجتماعی تجلی می‌یابد (مور، ۱۳۸۸: ۳). بلند آن را چنین تعریف نمود: سیاست حکومت‌ها از طریق ارائه خدمات و درآمد در رابطه با اقداماتی که دارای تأثیر مستقیم بر رفاه شهروندان است (بلند و لیکورس، ۲۰۰۸: ۱۶). و بلیث سیاست‌گذاری اجتماعی را عبارت از ارائه خدمات و انتقال درآمد به هدف تقلیل نابرابری، فقر یا ناامنی اقتصادی دانست که در بسیاری از دموکراسی‌های صنعتی پیشرفته به‌عنوان ابزاری در خدمت ناسیونالیسم دولتی قرار گرفته است (بلیث، ۲۰۰۲: ۱۲۳). و یا گفته شده است که سیاست اجتماعی ناظر به قوانین، مقررات و رویه‌هایی است که به نحوی از انجا موجب کاهش نابرابری‌های اجتماعی، توزیع و بازتوزیع منابع و نیز اعاده حقوق فردی و اجتماعی و ایجاد فرصت‌های اجتماعی برابر می‌شود (کریمی، ۱۳۸۶: ۱۵۵).

دنی و هان با فرارفتن از تعریف محدود و دولت‌محور، آن را مجموعه‌ای از سیاست‌گذاری‌های عمومی می‌دانند که برای ارتقای توسعه اجتماعی از طریق دامنه وسیعی از ابزارهای سیاستی از سوی بازیگران گوناگون فرمول‌بندی شده و به اجراء درمی‌آید (دنی و هان، ۲۰۰۸: ۲۷). البته ناگفته نماند که چگونگی سیاست‌های اجتماعی که دولت‌ها و جوامع اتخاذ می‌کنند، ارتباط تنگاتنگی با فلسفه‌های سیاسی حاکم بر جوامع دارد و فلسفه‌های سیاسی متفاوت، به اتخاذ سیاست‌گذاری‌های اجتماعی متفاوتی رهنمون می‌شوند. مثلاً درحالی که راه‌حل رادیکال‌ها برای حل مسأله فقر، ایجاد نظام سوسیالیستی است، محافظه‌کاران بر حفظ نظام سرمایه‌داری اما از طریق کاهش مالیات بر تجارت، و لیبرال‌ها بر مهارت‌آموزی و ارتقای فرصت‌های آموزشی تأکید می‌کنند (کرون، ۱۳۹۰: ۵۸).

در جمع‌بندی تعاریف می‌توان گفت سیاست‌گذاری اجتماعی به کار بست مجموعه تدابیر و سیاست‌های راهنمایی گفته می‌شود که از طریق تأمین نیازهای مردم و تمهید زندگی بهتر، موجب پیشبرد شرایط به سوی موقعیت مناسب می‌شود و به منزله نظام رفاه اجتماعی بخشی از سازوکار حذف شکاف‌ها و تفاوت‌های جامعه و تنظیم‌کننده درونی یک نظام اجتماعی متعادل ظاهر می‌شود که در غیر این صورت جامعه را دچار ناموزونی و عدم تعادل و مآلاً بی‌ثباتی سیاسی و تنش اجتماعی می‌کند.

ملت‌سازی و سیاست‌گذاری اجتماعی در چشم‌انداز نظری

سرنوشت ملت و گروه‌های اجتماعی در فراشد تاریخی و به موازات تحولات پرشتاب علمی، فنی و اجتماعی از جمله دغدغه‌های بسیاری از صاحب‌نظران بوده است. از این‌رو به موازات پیشرفت فرایند صنعتی شدن در جوامع غربی در طول یک‌صد سال گذشته بارها مرگ تعلقات فرودولتی اعلام شد به‌ویژه در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ از سوی به اصطلاح محققان اشاعه‌گرا یا انتشارگر مثل کارل دویچ که آن را مترادف سنت‌گرایی و عقب‌ماندگی قلمداد کرد. از دیدگاه دویچ اصالت و بقا با ملت بوده و تعلقات فروملی و ناسیونالیسم فرودولتی پدیده‌ای نابهنگام بوده و در نتیجه نمی‌توانست مانع حرکت دولت‌های غربی به سمت تکمیل وحدت سیاسی شود. چون مناطق حاشیه‌ای یا پیرامونی از امکانات و توانایی کمی برای مقاومت در برابر پیوندهای اشاعه‌گرایانه متشکل از فرهنگ مسلط، اقتصاد بازار در حال گسترش و دولت در حال توسعه برخوردار بودند. در این مورد یک رویکرد همدلانه قوی نسبت به این شعار هنجاری وجود داشت که مقاومت در برابر یکپارچگی و وحدت نه تنها بی‌فایده، بلکه مسأله‌ای نادرست نیز می‌باشد. ناگفته نماند که از ایده انتشارگرایی از اواخر دهه ۱۹۶۰ و سرتاسر دهه ۱۹۷۰ م. که جنبش‌های هویت‌خواهانه فروملی در بلژیک، کانادا، انگلستان و اسپانیا ظهور پیدا کردند، با سرعت اعتبارزدایی شد. این جنبش‌ها نه تنها هنوز به حیات خود ادامه می‌دهند، بلکه نیروی سیاسی قدرتمندی را در این کشورها به نمایش می‌گذارند و در مواردی مانند بلژیک به بازپیکربندی نهادین دولت از دولت بسیط به دولت‌های فدرالی انجامیدند. با این حال ملت باوری به‌ویژه در شکل دولتی آن، هنوز یک نیروی سیاسی زنده و بالنده به‌شمار می‌رود و علی‌رغم پیشرفت‌های سریع اتحادیه اروپا و همگرایی اقتصادی در حال پیشرفت در آمریکای شمالی، هویت‌های دولت - ملت همچنان قدرتمند و بخشی از نظم سیاسی معاصر باقی مانده‌اند (لا و مونی، ۲۰۱۲: ۱۶۱).

متعاقب استقلال دولت‌های مختلف در آسیا و آفریقا و اعمال راهبردها و سیاست‌های گوناگون ملت‌سازی و در دهه‌های اخیر، تحلیل رابطه متقابل سیاست‌گذاری اجتماعی و ملت‌سازی و هویت‌های فراملی در جوامع متنوع فرهنگی به‌ویژه از زمان اجرای سیاست‌های نئولیبرالیستی و پیامدهای آن موضوع مطالعه صاحب‌نظران واقع شده است. آنان در پژوهش‌های خود ضمن توجه به تأثیر سیاست‌ها و برنامه‌های اجتماعی بر فرایند ملت‌سازی و شهروندی و هویت ملی در دولت‌های صنعتی پیشرفته، به رابطه قوی بین ناسیونالیسم و سیاست‌گذاری اجتماعی، در کشورهای کمتر توسعه‌یافته و دارای سابقه مستعمره‌شدگی نیز پرداخته‌اند. هرچند سطح حمایت و خدمات اجتماعی ارائه شده به شهروندان در آن کشورها تفاوت محسوسی دارد، با این حال، شواهد آشکاری وجود دارد که برنامه‌های اجتماعی در کشورهای کمتر توسعه یافته نیز عنصر کلیدی سیاست‌های ملت‌سازی به‌شمار می‌رود (کپسا و دیگران، ۲۰۱۱: ۲).

این توجه در راستای یکی از چشم‌اندازهای تحقیقات علوم اجتماعی معاصر در خصوص نقش دولت در فرایند ملت‌سازی صورت گرفته است. چه در آغاز مطالعات مدرنیستی درباره ناسیونالیسم از ناحیه محققانی مثل گلنر، هابسبام و اندرسون، این ایده رایج شد که دولت‌ها، ملت‌ها را از طریق ترکیبی از منطق کارکردی صنعتی و سرمایه داری، جنگ و نظام وظیفه اجباری و تولید و گسترش عامدانه و برنامه‌ریزی شده روایت‌ها و نهادهای گروهی از طریق نظام‌های آموزشی ملی ایجاد کردند، اما بروز برخی رخدادهای اجتماعی و سیاسی در فرایند تحولات تاریخی جوامع مختلف نشان داد که هویت‌سازی ملی، فرایندی ناتمام و مستلزم مراقبت و بازتوانی همیشگی است. لذا دولت‌ها در صدد جستجوی راه‌ها و اعمال سیاست‌هایی برآمدند تا ملت‌ها را ایجاد و دائماً تقویت کنند و پیوستگی، تعلق و وفاداری شهروندان‌شان را به ست آورند. از جمله راه‌های ثمربخش و عنصر مرکزی برای پرورش احساس تعلق ملی و تحکیم و پایدارسازی هویت ملی، سیاست‌گذاری اجتماعی است که علاوه بر ایجاد یک رابطه مستقیم بین دولت و جامعه، گفتمانی درباره هویت‌های جمعی می‌آفریند که همگی واجد آثار ملت‌سازانه بسیار پررنگ هستند (کپسا و دیگران، ۲۰۱۱: ۴).

برنامه‌های اجتماعی در حوزه‌هایی مثل مراقبت‌های بهداشتی، آموزشی و حمایت‌های درآمدی نیروی مهمی برای تقویت اجتماع ملی هستند چون متضمن سازوکارهای دربرگیری و برون رانی است و ایجاد درون گروه را در سطح اجتماع ملی

می‌سازد. ماهیت بازتوزیعی برنامه‌های اجتماعی پیوندهای بنیادینی بین شهروندان می‌آفریند که به سیاستمداران اجازه می‌دهد تا آنها را به منزله پیوندهای ملی عینی به نمایش بگذارند. اجرای برنامه‌های اجتماعی می‌تواند اجتماع تصویری را به اجتماع و جهان واقعی مبدل سازد، زیرا همه مشمولان سیاست‌های اجتماعی از منافع و حمایت‌های عینی دولت برخوردار می‌شوند و آن را در زندگی روزمره خویش لمس می‌کنند و بدین طریق اعضای برابر جامعه قلمداد می‌شوند و با برابری حاصله تعلق‌شان به جامعه ملی افزایش می‌یابد.

در مطالعه‌ای تجربی بلند و همکاران نشان دادند که در دولت‌های متنوع، سیاست‌های اجتماعی وزن قوی‌تری در ارتقای وحدت و همبستگی ملی دارد. مثلاً در بریتانیا دولت رفاه و شهروندی پس از جنگ به عنصر کلیدی وحدت ملی تبدیل شد، و اجرای برنامه‌های اجتماعی جدید که به همه شهروندان بریتانیا مزایا و منافع فراگیری اعطاء می‌کرد، به تضمین وفاداری مستمر اسکاتلندی‌ها به بریتانیا کمک زیادی کرد. در کانادا نیز دوره پس از جنگ جهانی دوم با توسعه برنامه‌های نوین اجتماعی مقارن شد که به ایده شهروندی اجتماعی معنا بخشید و علی‌رغم ساختار فدرالی آن کمک کرد تا کبکی‌ها با دولت مرکزی و سایر کانادایی‌ها پیوستگی بیابند (کپسا و دیگران، ۲۰۱۱: ۴).

متخصصان مطالعات آفریقا نیز بدین موضوع توجه کردند که چگونه در دوران پسااستقلال در اغلب کشورهای آفریقای زیرصحرای، استراتژی رهبران ملی‌گرا از رهگذر برنامه‌های اجتماعی به‌ویژه طراحی نظام آموزشی و سیاست‌های بازارکار، با تأکید بر تعامل بین قومی، همبستگی ملی را تقویت نموده و ظرفیت و توانایی مردم را در کنار رشد اقتصادی بهبود بخشید. مثلاً در نظام آموزش مدرسه‌ای همه اعضای گروه‌های قومی از تسهیلات آموزشی مشابه مثل خوابگاه‌های دانش‌آموزی، اماکن غذاخوری و کلاس‌های درسی برخوردار شدند و از طریق این نزدیکی قومی، دانش‌آموزان چیزهای زیادی درباره یکدیگر آموختند و روابط دوستانه را فراتر از علائق و وابستگی‌های قومی تعمیق بخشیدند. به‌علاوه پزشکان، معلمان، پرستاران و دیگر متخصصان به مناطقی غیر از جغرافیای قومی خود اعزام شدند تا در خدمت کشور یکپارچه خود قرار گیرند. هدف اساسی این سیاست‌ها حذف و تقلیل دشمنی‌های قومی پیشین و ارتقای وفاداری جمعی به شهروندی دولت بود.

به باور این صاحب‌نظران، علی‌رغم موفقیت اولیه ملی‌گرایان در خصوص سیاست‌گذاری اجتماعی در کشورهای آفریقای زیرصحرای، بحران اقتصادی دهه ۱۹۷۰م.

و اجرای سیاست‌های نئولیبرالی، سیاست‌گذاران را واداشت تا سیاست‌های اجتماعی را به تاریخ بسپارند به گونه‌ای که نقش آن در فرایند ملت‌سازی به کلی تحلیل برود. در این دوره سیاستمداران این کشورها بسیاری از یارانه‌های دولتی را حذف کردند و برای ارائه بسیاری از خدمات اجتماعی شامل آموزش، مراقبت‌های بهداشتی و مسکن از مردم پول دریافت کردند. به علاوه، بسیاری از فعالیت‌های تحت مالکیت دولت و شرکت‌های اشتغال‌زای دولتی به کار آفرینان و فعالان اقتصادی خصوصی فروخته شد که نتیجه آن بیکار شدن و فقیر شدن تعداد زیادی از شهروندان بود (کپسا و دیگران، ۲۰۰۸: ۱۳). این امر برخی رهبران سنتی را ترغیب کرد تا با هدف کسب و تقویت مشروعیت محلی و سیاسی خود، به مردم خدمات اجتماعی ارائه کنند. به قول یکی از محققان، در بحبوحه هزینه‌های اجتماعی ناشی از سیاست‌های نئولیبرال، بسیاری از آفریقاییان نسبت به دولت دلسرد شده و شروع به جدایی از آن کردند. دلسردی و تجزی از دولت نه تنها به تضعیف حس هویت ملی بلکه ظهور سیستم‌های موازی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی انجامید که برای جلب وفاداری شهروندان با دولت رقابت می‌کرد (انیماشاون، ۲۰۰۹: ۴۸).

یکی از نکات قابل ملاحظه درباره نقش سیاست‌های اجتماعی در فرایند ملت‌سازی، مطالعه گستره فراگیری و شمولیت سیاست‌های اجتماعی در رابطه با اعضای جوامع فرهنگی و به‌طور کلی اعضای ملت است. در این مورد گفته شده است که سیاست‌گذاری اجتماعی فرایندی ملت - محور است، زیرا گروه‌های داخل یک ملت یا همان درون گروه‌ها مطالبات مشهود و احساسی را مطرح می‌کنند مبنی بر این که ملت به‌طور جمعی دارای خصوصیات و ویژگی‌های بارزتر از دیگر گروه‌هایی است که خارج از ملت قرار گرفته‌اند. بنابراین برنامه‌های اجتماعی بیش از دیگر برنامه‌ها با زندگی روزمره مردم اصطکاک پیدا می‌کند و همبستگی سرزمینی می‌آفریند. در نتیجه حکومت‌ها با اجرای مجموعه‌ای از برنامه‌های اجتماعی، پیوندهای مستقیم، صمیمانه و محسوسی را با ملتی که بر آنها حکومت می‌کنند ایجاد می‌کنند. سیاست‌گذاری اجتماعی ملت را به منزله چارچوبی جمعی برای ایجاد حس تعلق مشترک بین گروه‌های اجتماعی متنوع می‌آفریند. با چارچوب‌بندی زندگی روزمره به شیوه‌های مختلف، سیاست‌گذاری اجتماعی به مثابه یک ابزار بالقوه ملت‌سازی، معنا و امکان‌های موجودیت جمعی را که در قالب ملی به منزله «اجتماع معطوف به عدالت اجتماعی» تجربه می‌شود شکل داده و هدایت می‌کند. لذا اعتقاد بر این است که سیاست‌گذاری

اجتماعی برای فرایند ملت‌سازی و شکل‌گیری منافع در درون جوامع متنوع عصری محوری است و از قابلیت زیادی برای بسیج منافع و ساختن هویت جمعی برخوردار است (لا و مونی، ۲۰۱۲: ۱۶۱).

نیل به درکی درست از نقش سیاست‌گذاری اجتماعی در فرایند ملت‌سازی با تعریف مفهوم ملت ارتباطی تنگاتنگ دارد. در این خصوص شایان گفتن است که این نوشته با الهام از آرای بلند معتقد است که با فراتر رفتن از تعریف یک بعدی، ملت به‌طور توأمان واجد ابعاد عینی و ذهنی است و سیاست‌گذاری اجتماعی سهم زیادی در تحقق ابعاد دوگانه ملت‌بودگی دارد؛ زیرا تعریف عینی ملت، ملیت را به وجود مختصات نهادین، اقتصادی، نژادی و فرهنگی معینی پیوند می‌دهد و ملت را گروهی برخوردار از برخی ویژگی‌های مشترک مثل زبان، فرهنگ، دین، پیشینه و نظام اقتصادی معرفی می‌کند که تمایزبخش آن از جوامع و ملل دیگر است. تعریف ذهنی ملت را محصول یک عمل یا خواست جمعی می‌داند که بیشتر به‌وسیله اراده و تمایل مشترک برای زندگی با همدیگر تعریف می‌گردد. از این منظر، ملت گروهی است که اعضای آن یا حداقل بخش مهمی از آن فکر می‌کنند که یک ملت را تشکیل می‌دهند. به نظر بلند، دقت در تعاریف فوق نشان می‌دهد که اتکا به هر یک از آنها نوعی ساده‌انگاری است بلکه باید ملت را مرکب از ابعاد ذهنی و عینی به‌طور توأمان دانست. از یک‌سو ایده انتزاعی علاقه به زندگی مشترک در صورت فقدان برخی انواع معیارهای عینی به ندرت شکل می‌گیرد اما از طرف دیگر، علائم خاص مشترک تنها زمانی به دینامیسم ملی تبدیل می‌شود که از طریق تدابیر و سیاست‌گذاری‌های خاص با نوعی حس پیوند و ارتباط همراه گردد. از این‌رو ملت نه تنها به وسیله حس باهم بودن به حرکت درمی‌آید بلکه تکوین، تحکیم و تداوم آن وابسته به اعتقاد به سرنوشت مشترک نیز هست که از طریق یک هویت فراگیر پشتیبانی می‌شود و سیاست‌گذاری اجتماعی در ایجاد و تحکیم چنین حسی سهمی به سزا دارد. بنابراین ملت یک گروه سرزمینی تعریف می‌شود که اعضای آن از حس مشترک همبستگی و هویت برخوردارند که با علائم مشترک یا تاریخ مشترک همراه است و با نام این همبستگی و هویت یک موقعیت سیاسی متمایز از دیگران را ادعا می‌کند (بلند و لیکورس، ۲۰۰۸: ۱۵).

به نظر بلند دو مفهوم کلیدی که ملت‌سازی را با سیاست‌گذاری اجتماعی پیوند می‌دهد عبارتند از: همبستگی و هویت. در این خصوص خدمات اجتماعی و حمایت‌های همگانی مثل خدمات بهداشتی همگانی به مثابه نشانگان فراگیری و

نمادهای وحدت و همبستگی ملی چارچوب‌سازی می‌شوند که نه براساس شاخص‌های تمایزبخش و غیرجامع قومی، زبانی، نژادی. بلکه مطابق معیار شهروندی و بدون تفاوت و تمایز به همه شهروندان جامعه ارائه می‌شود تا از موضع انصاف، عدالت و ترحم رفاه مادی افراد خانواده‌ها یا گروه‌ها را حفظ و تقویت کند.

به نظر بلند هويت‌سازی ملی و سياست‌گذاری اجتماعی ارتباط بسیار نزدیکی با هم دارند و دولت‌ها سياست اجتماعی را برای تقویت و ارتقای همبستگی و آفرینش حس ملت‌بودگی با کمترین هزینه ممکن استفاده می‌کنند. زیرا سایر شیوه‌های ایجاد و تقویت ملت‌بودگی از طریق همانندسازی فرهنگی، گزینه‌ای مسئله‌ساز و مناقشه‌برانگیز نشان داده است چون دولت‌ها باید خود را با موازین و معیارهای فراملی که در بسیاری از مواقع با معیارهای جوامع خودی ناهمسو و حتی مغایر هستند، هماهنگ کنند. لذا اعتقاد بر این است که اتکاء به ابعاد حقوقی و سیاسی شهروندی برای تضمین همبستگی ملی تا حدی ریسکی و مخاطره‌آمیز است اما در عوض افزایش حقوق و برخورداری‌های اجتماعی، نیروی قدرتمندتری برای تقویت اجتماع ملی است. بسیاری بر این باورند که در جوامعی که شکاف‌های اجتماعی و اقتصادی از ظرفیت قطبی‌سازی و پتانسیل تفکیک و تمایز جدی و عمیق اجتماعی برخوردارند، سياست‌گذاری اجتماعی نقشی پیوندزننده و در جهت تثبیت همبستگی‌ها و پیشبرد پیوستگی‌ها عمل می‌کند. زیرا این‌گونه سياست‌ها مکانیسم‌های دربرگیری و برون‌رانی را شامل می‌شود که با تمهید پیوندهای بین ذهنی و نهادین به نوبه خود اجتماع ملی را شکل می‌دهد.

به علاوه و به نحو اساسی‌تر، ماهیت بازتوزیعی سياست‌گذاری اجتماعی پیوندهای بنیادینی در سطح ملی بین شهروندان ایجاد می‌کند که تحقق اجتماع واقعی را میسر می‌سازد. به مفهومی دیگر وجود برنامه‌های اجتماعی و همبستگی واقعی اقتصادی وجود اجتماع واقعی را عینیت می‌بخشد. با اجرای سياست‌های اجتماعی، شهروندان به درک مشترک و اساسی از اهداف و پیامدهای استخراج منابع به هدف بازتوزیع درآمد و مبارزه با تنگناها و ناامنی اقتصادی دست می‌یابند. همین مشترک‌بودگی چیزی است که احساس یگانگی و همبستگی ملی را ایجاد می‌کند (بلند و لیکورس، ۲۰۰۸: ۲۱). پس سياست‌های اجتماعی به آفرینش روح ملت‌بودگی و شکل‌گیری حس همسانی و تعلق ملی می‌انجامد.

به عقیده بلند، سياست‌ها و اصلاحات اجتماعی ممکن است برای تقویت ملت‌بودگی در دولت‌های متنوع ارزش بسیار مهم ابزاری نیز پیدا کنند و با توجه به عنصر زمان و مکان و در شرایط خاص دستکاری شوند مثلاً دولتی که برضد

جنبش‌های قدرتمند خرده ناسیونالیستی مبارزه می‌کند، می‌تواند با اجرای برنامه‌های اجتماعی جدید، وفاداری مردمی که هدف رهبران جنبش‌ها به منظر نیل به خودمختاری سیاسی یا استقلال قرار گرفته‌اند، را به دست آورد. در کوتاه‌مدت، هدف ممکن است کسب وفاداری این شهروندان از طریق ارائه مزایای بیشتر اجتماعی به آنان باشد. البته چنین تفکری می‌تواند تا زمان طولانی‌تر امتداد پیدا کند اما از این منظر، هدف مهم‌تر تقویت حس هویت‌یابی با دولت و ملت است. با این عمل، دولت از رهگذر سیاست اجتماعی یک اجتماع واقعی توأم با پیوندهای ذهنی بین ملت و مجموعه‌ای از ارزش‌های معین را خلق می‌کند و ایده ملت را از طریق اصول برابری‌گرایانه یا فضیلت‌های ترحم و مراقبت ارتقاء می‌بخشد (بلند و لیکورس، ۲۰۰۸: ۲۱).

به باور اندیشه‌ورزان، علی‌رغم اهمیت سیاست اجتماعی برای فرایند ملت‌سازی، تجربه نشان می‌دهد که توجه به آن در مقایسه با فرهنگ و زبان کمتر آشکار است و اغلب بیان مؤلفه‌های هویت ملی با ارجاع به فرهنگ و تاریخ متمایز صورت می‌گیرد. هر چند اصلاحات و اقدامات اجتماعی، جایگزین فرهنگ و تاریخ نمی‌شوند، اما می‌توان گفت که در شرایط خاص و دولت‌های معینی به‌طور فزاینده‌ای با علائم و نشانگرهای هویت ترکیب می‌شوند و سیاست اجتماعی نیز می‌تواند مختصات و کارویژه‌های هویت را به شکلی متفاوت از فرهنگ و تاریخ ایجاد نماید. همانند فرهنگ، سیاست اجتماعی می‌تواند از سوی رهبران ملی‌گرا به‌عنوان نمادهای مجموعه‌ای وسیع‌تر از ارزش‌ها، اولویت‌های اجتماعی و فرهنگ سیاسی مفصل‌بندی شود و مظاهر محسوس وجود یک اجتماع سیاسی را به نمایش بگذارد مثلاً مراقبت بهداشتی و برنامه‌های حمایت از درآمد شهروندان همانند فرهنگ در زندگی روزمره آنان حضور دارد و همبستگی اجتماعی را افزایش می‌دهد (بلند و لیکورس، ۲۰۰۸: ۲۱).

سیاست اجتماعی علاوه بر بعد قدرتمند سیاست‌گذارانه دارای وجه اخلاقی نیز هست و اصولی مانند برابری، انصاف، نیاز، آزادی و حقوق را دربرمی‌گیرد. بُعد اخلاقی سیاست رفاهی شامل بایدها و نبایدهاست. با تکیه بر اصل برابری، سیاست‌گذاری‌های اجتماعی به منزله سازوکاری است که از راه آن می‌توان با برابر کردن مستمری‌های سلامت، آموزش و سایر خدمات، جامعه‌ای منصفانه‌تر ایجاد کرد. برخی دیگر با متضمن دانستن برابری با انصاف و برابری فرصت‌ها معتقدند که هدف سیاست‌گذاری اجتماعی کمک به خلق جامعه‌ای است که مردم در آن احساس کنند به یک اجتماع مشترک تعلق دارند، اجتماعی که در آن احساس کنند به‌طور آزادانه در اتخاذ تصمیمات

سیاسی درباره آینده‌شان مشارکت دارند و هر کسی ارزشی برابر دارد (مور، ۱۳۸۸: ۲۹). با عباراتی مشابه مارشال - پایه‌گذار اصول مساوات‌گرایی جامعه رفاهی - معتقد است بسط خدمات اجتماعی تنها وسیله‌ای برای برابرسازی درآمدها نیست. آنچه مهم است توانمندسازی کل ماهیت زندگی متمدن، کاهش کلی ناامنی و خطر و برابرسازی شانس و سعادت کم و زیاد در تمام سطوح است. برابری موقعیت‌ها مهم‌تر از برابری درآمدهاست. نابرابری درآمدی از این جنبه مهم است که نابرابری‌های وسیع که منجر به تقسیمات اجتماعی و شکاف میان افراد می‌شوند، از نظر اخلاقی غیرقابل پذیرش هستند.

علاوه بر مفهوم برابری مفهوم انصاف نیز در منظومه سیاست اجتماعی ایده‌ای مفید برای گسترش مفهوم برابری است. ایده برابری تمایل دارد که ما را بر یکسانی یا شباهت متمرکز کند. اما انصاف مفهومی مفیدتر است، زیرا برای رسیدن به یک نتیجه مشابه، ضرورت دارد با افراد، خانواده‌ها و گروه‌ها با عدالت و انصاف رفتار شود تا به‌طور برابر. یک رویکرد منصفانه بدین معنی است که با افراد منصفانه و عادلانه اما به‌طور متفاوت برخورد شود تا مطمئن شویم در نهایت برابری برای آنها میسر خواهد بود.

رابطه بین سیاست‌گذاری اجتماعی و ملت‌سازی از منظر حقوق اجتماعی شهروندی هم قابل مطالعه است به‌ویژه اگر از دیدگاه مارشال به انواع حقوق شهروندان بنگریم اعمال سیاست‌های اجتماعی راهی برای تحقق حقوق اجتماعی مردم ارزیابی می‌شود. از نظر مارشال انواع حقوق عبارتند از: الف) حقوق مدنی: شامل آزادی‌های اساسی قانونی مثل آزادی از تبعیض، دستگیری، آزادی تشکیل گروه و بحث گروهی، آزادی انتشار و بیان. ب) **حقوق سیاسی**: که ناظر به حق مشارکت در روندهای سیاسی مثل حق رأی دادن و نامزد شدن در انتخابات می‌شود و ج) **حقوق اجتماعی که درگیر با تعهدات** بیشتری است و حق دسترسی به منابع آموزشی، رفاه اجتماعی، تأمین اجتماعی و برخورداری از حداقل رفاه اقتصادی و اجتماعی را شامل می‌شود که به‌عنوان مزایای مشارکت در حیات جامعه به افراد تعلق می‌گیرد (فیتز پاتریک، ۱۳۸۱: ۱۲۳) مارشال توسعه حقوق اجتماعی را دارای این نیروی بالقوه می‌داند که بعضی از جنبه‌های منفی نابرابری‌های بازار را خنثی کند (فالكس، ۱۳۸۱: ۸۶). از زاویه حقوق اجتماعی سیاست‌گذاری اجتماعی بر این سؤال متمرکز است که دولت با طی چند مسیری می‌تواند حقوق شهروندی را برای داشتن آزادی و امنیت تضمین کند به نحوی که شهروندان نه فقط از زیان و تبعیض رها شوند بلکه از سطح معینی از استانداردهای زندگی و رفاه برخوردار شوند (مور، ۱۳۸۸: ۴۲).

شهروندی اساساً محصول عضویت فرد در یک جامعه سیاسی یا دولت - ملت است و در حقوق و تکالیف قانونی برابر برای همه اعضا تجسم پیدا می‌کند. از این رو با الهام از کلمن دو هنجار یا قاعده اساسی را می‌توان در تنظیم رابطه حکومت و شهروندان حائز اهمیت زیاد دانست: نخست، عام‌گرایی به معنای اولویت دادن هنجارهای عام یا قانون بر هنجارهای خاص یعنی ملاحظات قومی، خویشاوندی و... در تنظیم روابط حکومت با مردم و دوم هنجار موفقیت به معنای اولویت هنجارهای اکتسابی بر انتسابی در واگذاری نقش‌های اداری و سیاسی. دوم، قاعده تنظیمی مذکور اجزای اصلی حرکت به سوی برابری و تحقق شهروندی هستند به عبارت دیگر حقوق شهروندی تنها در پرتو رابطه مساوات‌طلبانه و عادلانه دولت با افراد محقق می‌شود (یوسفی و عظیمی، ۱۳۸۸: ۹) از این زاویه، شهروندی بر دیگر هویت‌های اجتماعی نظیر طبقه، قومیت و غیره رجحان دارد چون منادی برابری فراگیر است و میان اعضای یک جامعه همبستگی ایجاد می‌کند (فالکس، ۱۳۸۱: ۱۴۰).

یکی دیگر از حوزه‌های پیوند بین سیاست‌گذاری اجتماعی و ملت‌سازی، توجه به نقش آن در شکل‌گیری دولت فراگیر و تحقق حکمرانی خوب و کاهش و حذف نابرابری‌های ساختاری است. چون بسترهای سیاسی، نهادین و اجتماعی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه با چالش‌های مهمی در خصوص همگرایی و انسجام مواجه‌اند. بسیاری از این جوامع هم با مشکل همگرایی افقی در طول مرزهای فرهنگی - اجتماعی بین گروه‌های متنوع دست و پنجه نرم می‌کنند و هم با مشکل همگرایی و انسجام عمودی بین دولت و شهروندان و مشروعیت مبتنی بر روابط مورد توافق درباره حقوق و مسئولیت‌های متقابل روبرو هستند. پیامد آشکار این وضعیت وجود نهادها و حکمرانی ضعیف است (دنی وهان، ۲۰۰۸: ۲۸). درحالی‌که نیل به اهداف توسعه پایدار و کاهش فقر درآمدی، ارتقای شاخص‌های سلامت و آموزش و دستیابی به برابری همگانی همگی به نهادهای کارآمد و فراگیر حکمرانی نیاز دارند و مستلزم وضع و اجرای سیاست‌های شفاف به منظور ارتقای ظرفیت دربرگیری دولت‌ها تا رساندن آن به دولت فراگیر و جامع است تا با تکوین چنین دولتی حس همبستگی اجتماعی و تعلق به هویت ملی تقویت شود (دنی وهان، ۲۰۰۸: ۳).

توجه به ماهیت دولت فراگیر نقش آن را در ایجاد حس تعلق ملی شهروندان روشن می‌کند. دولت فراگیر دولتی است که سیاست‌های آن متوجه تامین نیازهای همه شهروندان و تمهید فرصت‌های برابر برای همه است. از سوی دیگر، حساسیت نسبت

به برابری کانونی‌ترین موضوع سیاست‌گذاری اجتماعی است. چنین سیاست‌گذاری شامل کاربست و اجرای تدابیر مختلف برای تقویت رفاه شهروندان از رهگذر خدمات آموزشی و بهداشتی، حمایت‌دهنده از گروه‌های محروم، سیاست‌های بازارکار و دیگر تدابیر حمایتی برای فائق آمدن بر نابرابری‌های تاریخی، ارتقای برابری فرصت برای همه افراد، برابری عاملیت یا کارگزاری برای منتفع شدن همه گروه‌ها و همبستگی و انسجام اجتماعی برای منتفع شدن کل جوامع یا ملت می‌شود (دنی وهان، ۲۰۰۸: ۴).

درخصوص سهم سیاست‌های اجتماعی در کاهش نابرابری‌های ساختاری می‌توان گفت که نابرابری ساختاری شرایطی است که از انتساب موقعیت فروتر یا نابرابر به عده‌ای از مردم در رابطه با یک موضوع ناشی می‌شود. موقعیت نابرابر به وسیله روابط نابرابر در نقش‌ها، کارویژه‌ها، حق تصمیم‌گیری و فرصت‌ها که در شبکه بهم وابسته‌ای با یکدیگر قرار دارند پایدار مانده و تقویت می‌شود. نابرابری ساختاری به وسیله تحمیل رژیم‌های حقوق سیاسی - اجتماعی، نهادین و فرهنگی که حقوق متمایزی را به برخی افراد یا گروه‌ها تخصیص می‌دهد، بازتولید می‌شود. عدم شناسایی این نابرابری‌ها و نیز انکار علل ساختاری آنها منجر به فقدان قانون، عدم نهادسازی و هنجارسازی برای مبارزه با آنها می‌شود. در نتیجه کسانی که محروم هستند از روابط قدرت نابرابر رنج می‌برند و صدایشان شنیده نمی‌شود.

سیاست‌گذاری اجتماعی با حذف و کاهش نابرابری‌های ساختاری کیفیت زندگی شهروندان را دگرگون می‌کند که به نوبه خود بر میزان رضایت از زندگی و تعلق نسبت به نظام اجتماعی مسلط تأثیر شگرفی می‌گذارد. از این منظر سیاست‌گذاری اجتماعی با موضوع کیفیت زندگی مربوط می‌شود. کیفیت زندگی در بعد جمعی آن بر ثبات و پایداری محیط فیزیکی و اجتماعی، منابع اجتماعی درون گروه‌ها و جوامع شامل انسجام مدنی، همکوشی و یکپارچگی، روابط شبکه‌ای گسترده و پیوندهای موقتی در تمامی سطوح، هنجارها و ارزش‌هایی مانند اعتماد، نوع دوستی و رفتار دگرخواهانه، انصاف، عدالت اجتماعی و برابری طلبی تأکید دارد (فیلیپس، ۲۰۰۶: ۲۴۲).

در مدل کیفیت فراگیر زندگی، همبستگی اجتماعی با درون‌مایه عدالت اجتماعی به‌عنوان یک مؤلفه مهم در سیاست‌گذاری‌های جامع پیرامون کیفیت زندگی در نظر گرفته می‌شود، چراکه جنبه‌های مختلف همبستگی اجتماعی تأثیرات مثبتی بر عملکرد اقتصاد کلان، بهداشت، بهزیستی و... دارد (غفاری و امید، ۱۳۹۰: ۵۲). ماسام معتقد است که پنج اصل مهم در برنامه‌ریزی اجتماعی که با هدف بهبود کیفیت زندگی مدنظر

قرار می‌گیرد عبارتند از: امنیت، وابستگی متقابل، انصاف و برابری، مشارکت و برابری و تکثر (غفاری و امیدی، ۱۳۹۰: ۱۰۳).

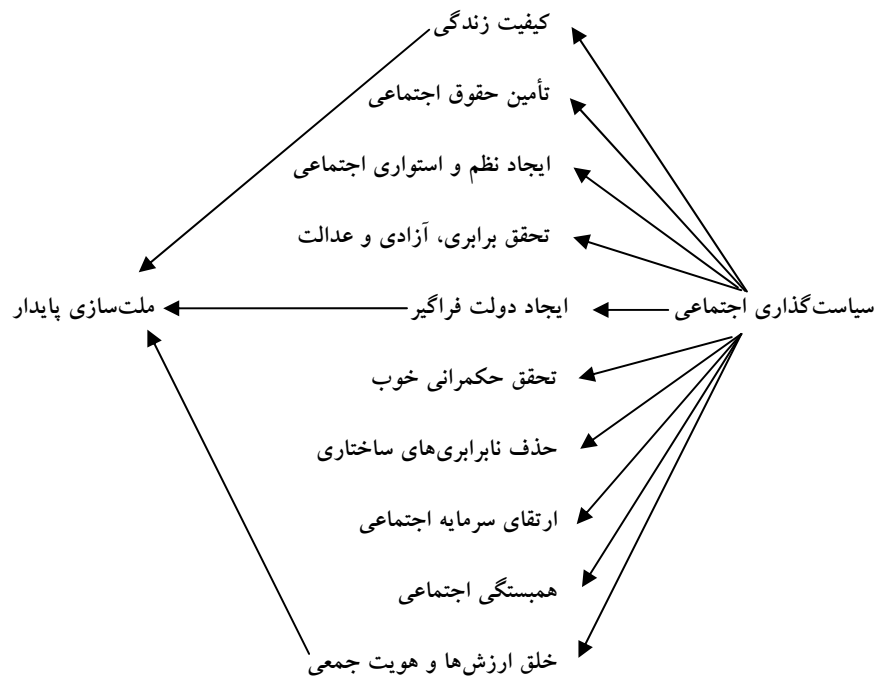
تصور از کیفیت عادلانه زندگی با نظم و انسجام اجتماعی و مآلاً ثبات و استواری آن پیوند دارد، زیرا عامه انسان‌ها فقط زمانی که وضع موجود را غیرعادلانه می‌یابند، از لحاظ روانی برای برهم زدن آن برانگیخته می‌شوند. بدین ترتیب در شرایطی که بی‌عدالتی و ستم افزایش می‌یابد، جامعه بیشتر مستعد فروپاشی نظم و انضباط درونی می‌شود. در مقابل هرچه سطح رعایت عدالت در جامعه بیشتر باشد، احتمال تضمین صلح افزایش می‌یابد. پس به نظر می‌رسد که فراگرد ملت‌سازی و انسجام اجتماعی به شدت تحت تأثیر میزان رعایت عدالت قرار دارد. مراتب برخورداری از عدالت، ادراک عدالت در زمان حال و امید به تحقق عدالت در آینده سه عنصر تعیین‌کننده عدالت اجتماعی و تضمین‌کننده ملت‌سازی پایدار به شمار می‌روند و هرچه وضعیت عدل پایدارتر می‌شود، امکان برنامه‌ریزی و امید به آینده افزوده می‌شود و علاقه مردم و گروه‌ها به حفظ وضع موجود و ممانعت از بحران‌های اجتماعی افزایش می‌یابد (پورعزت و دیگران، ۱۳۹۱: ۷). به بیان دیگر اصول اساسی تضمین‌پذیری ملت‌سازی عبارتند از:

- ۱- تلقی مثبت عامه از عدالت که سبب مشارکت داوطلبانه آنان در فراگرد ملت‌سازی می‌شود و این مشارکت داوطلبانه، ملت‌سازی پایدار را به ارمغان خواهد آورد.
- ۲- ملت‌سازی زمانی پایدار می‌شود که عامه مردم جامعه از وضع موجود راضی باشند و در آن احساس آسایش نمایند (پورعزت، ۱۳۹۱: ۳).

سیاست اجتماعی از جنبه ایجاد همبستگی اجتماعی و تأثیر با واسطه آن بر هویت و آفرینش حس تعلق ملی نیز مورد توجه قرار می‌گیرد. چون سیاست اجتماعی در صورتی که به هنگام و کارآمد تدوین و اعمال شود، فاصله‌های اجتماعی و طبقاتی را کاهش و متقابلاً پیوندها و پیوستگی‌های اجتماعی را افزایش می‌دهد. زیرا دو جنبه مهم همبستگی اجتماعی عبارت است از: بعد نابرابری که شامل جنبه طرد یا برون‌رانی اجتماعی است و جنبه دوم بعد سرمایه اجتماعی است که ناظر به تقویت روابط، تعامل‌ها و پیوندهای اجتماعی است. به عقیده برخی از تحلیل‌گران، ابعاد نابرابری عبارتند از: ۱- نابرابری‌های منطقه‌ای شرایط زندگی؛ ۲- فرصت‌های برابر که مربوط است به توزیع برابر امکانات و فرصت‌ها و میزان تبعیض بر مبنای سن، جنسیت، موقعیت یا پایگاه اجتماعی، ناتوانی، ملیت، قومیت و نژاد؛ و ۳- برون‌رانی یا طرد اجتماعی (برگر و اشمیت، ۲۰۰۲: ۴۰۶).

به همین دلیل امروزه در ذیل سیاست‌گذاری اجتماعی به موضوعاتی چون طرد اجتماعی، سرمایه اجتماعی و همبستگی اجتماعی در درون یک چارچوب منسجم مبتنی بر مفهوم کیفیت زندگی با متغیرهایی همچون برابری، انصاف، آزادی، امنیت و انسجام توجه می‌شود و در سطح اجتماعی همبستگی اجتماعی در کنار تداوم‌پذیری دو عنصر سازنده کیفیت زندگی تلقی می‌شود و همبستگی اجتماعی خود از دو عنصر زیر تشکیل می‌شود: یکی کاهش تفاوت‌ها و نابرابری‌ها و دیگری تقویت پیوندها، شبکه‌ها و روابط اجتماعی، افزایش احساس تعلق به جماعت و پیوند با آن براساس ارزش‌های مشترک، هویت جمعی و اعتماد میان اعضا.

با توجه به نکات مطروح شده، می‌توان پیوند سیاست‌گذاری اجتماعی و ملت‌سازی را به شرح زیر نشان داد:



قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و سیاست‌های کلان اجتماعی

با توجه به مباحث نظری که در پیوند سیاست اجتماعی و هویت‌سازی ملی بیان شد، در این قسمت، از دیدگاه سیاست اجتماعی به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران توجه

می‌شود تا دریابیم که این میثاق ملی برای پوشش دادن مردم برای بهره‌مندی از مزایا و منافع سیاست‌های اجتماعی به چه معیارهایی توجه می‌کند و گستره فراگیری آن چقدر است. به بیان دیگر شعاع دایره استحقاق شهروندان از منابع و ارزش‌های عمومی بر مؤلفه‌های تمایزبخش و تفکیک‌کننده قومی، زبانی، نژادی و دینی استوار است یا بر عنصر جامع و غیرتمایزکننده شهروندی تکیه دارد. بدیهی است به اقتضای ماهیت موضوع این قسمت را با تحلیل محتوای این سند پی می‌گیریم.

با الهام از مبادی دینی، قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با اتخاذ رهیافت انسان‌شناسانه خاص خویش که مبتنی بر اعتقاد به حفظ کرامت ذاتی انسان و ارزش والای او به مثابه سرلوحه اهداف قانون اساسی است که خود هم‌مطراز اصول اعتقادی همچون توحید، نبوت و معاد قلمداد شده است (حبیب‌زاده و رحیمی‌نژاد، ۱۳۸۶: ۵۳ و البرزی ورکی، ۱۳۸۹: ۲۴)، با عبور از چارچوب‌های محدود قومی، زبانی و نژادی، در مقدمه خود با نفی برخورد ابزاری با مقوله اقتصاد به منزله وسیله سودجویی و ثروت‌اندوزی، نظام اسلامی شعاع شمولیت خود را گسترده ساخته و نظام اسلامی را مؤظف به تأمین امکانات مساوی برای همگان دانسته است. چنان‌که در مقدمه قانون اساسی آمده است: «... برنامه اقتصادی اسلامی فراهم کردن زمینه مناسب برای بروز خلاقیت‌های متفاوت انسانی است و بدین جهت تأمین امکانات مساوی و متناسب و ایجاد کار برای همه افراد و رفع نیازهای ضروری جهت استمرار حرکت تکاملی او بر عهده حکومت اسلامی است».

قانون اساسی در ذیل بند ۶ اصل دوم، ضمن تأکید بر کرامت ذاتی انسان بر تساوی همگانی آنان تأکید داشته و با نفی هرگونه ستمگری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، قسط، عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی را تأمین می‌کند (قانون اساسی، اصل ۲: ۲۸). دقت در مفاد اصل دوم قانون اساسی به خوبی نشان می‌دهد که لازمه احترام به کرامت ذاتی انسان‌ها تأمین امنیت، آزادی، عدالت، برابری و برادری است (حبیب‌زاده و رحیمی‌نژاد، ۱۳۸۶: ۶۳) و قانون‌گذار در همین فصول آغازین اصل برابری و مساوات و نفی تبعیض که منجر به تحقق همبستگی ملی خواهد شد را در مورد توجه قرار داده است که هر یک به نوبه خود از ستون‌های سیاست‌های کلان اجتماعی و اهداف محوری آن تلقی می‌شوند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی در سامان‌دهی به گفتمان هویتی خود از موضع سیاست اجتماعی، در صدد برآمد تا دایره فراگیری و دربرگیری خود را به ورای

معیارهای محدود و تمایزبخش قومی، زبانی و نژادی گسترانده و همه اعضای جوامع متنوع فرهنگی را در پرتو اصل مساوات و نفی تبعیض، تحقق عدالت و برابری و ارتقای کیفیت زندگی همه ایرانیان، در دایره «مابودگی» قرار دهد. چنانکه در اصل سوم آمده است:

دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است برای نیل به اهداف مذکور در اصل دوم، همه امکانات خود را برای امور زیر به کار برد: آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان برای همه، در تمام سطوح و تسهیل و تعمیم آموزش عالی. مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش.

رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه، در تمام زمینه‌های مادی و معنوی.

پی‌ریزی اقتصاد صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه و مسکن و کار و بهداشت و تعمیم بیمه.

تأمین حقوق همه جانبه افراد اعم از زن و مرد و ایجاد امنیت قضایی برای همه و تساوی عموم در برابر قانون.

توسعه و تحکیم برادری اسلامی و تعاون عمومی بین همه مردم (قانون اساسی، اصل ۳: ۲۹).

چنانکه از این گزاره‌ها پیداست، قانون‌گذار اساسی در اصول مختلف به‌طور ایجابی بارها از واژه‌ها و عبارتهایی مثل «جامعه ایران»، «همه قشرهای مردم» (۲ بار)، «ملت»، «همه ملت» (۱۷ بار)، «مردم» (۱۸ بار)، «همه اقشار»، «همه افراد اجتماع» (۳ بار)، «همه افراد»، «ابنای بشر»، «انسان»، «برای همه» (۵ بار)، «مشارکت عامه»، «عموم»، «همه افراد ملت»، «آرای عمومی»، «همگانی»، «یک‌یک افراد کشور»، «همه ملت»، «هر فرد»، «هر فرد ایرانی»، «همه افراد کشور»، «حقوق عامه» و «هر کس» استفاده کرده و یا به‌طور سلبی عبارات «هیچ فرد یا گروهی» و «هیچ کس» (۹ بار) را به کار برده تا نیت و اراده خویش را برای اشمال و دربرگیری و برخوردار ساختن کلیه شهروندان نظام اسلامی فارغ از تمایزات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی از منافع و مزایای اعمال سیاست‌های اجتماعی دارد و از آنجا که اطلاق افاده عموم می‌کند و استثناء بر نمی‌تابد، دایره اشمال قانون اساسی به کلیه شهروندان ایران گسترش پیدا می‌کند.

در اصول متعدد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران قاعده مساوات و اصل عدم تبعیض مورد اهتمام قانون‌گذار اساسی قرار گرفته است. بنابراین، در اصول مختلف از

جمله اصل نوزدهم در یک حکم کلی و عام هرگونه برتری مبتنی بر رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها را که ریشه در عوامل طبیعی یا شرایط زیستی دارند، نفی می‌کند (البرزی ورکی، ۱۳۸۹: ۲۹). در فصل سوم نیز قانون اساسی به صراحت و دلالت با تأکید مضاعف بر مساوات و برابری همگانی در برخورداری از حقوق مساوی (اصل نوزده)، بهره‌مندی همگانی از پشتیبانی و حمایت قانون (اصل بیستم)، مصون بودن حیثیت، جان، مال، مسکن و شغل از تعرض (اصل بیست و دوم)، آزادی عقیده همگانی (اصل بیست و سوم)، آزادی انتخاب شغل و وظیفه دولت برای تدارک اشتغال و شرایط مساوی احراز مشاغل (اصل بیست و هشتم)، برخورداری عمومی از مزایای تأمین اجتماعی و تأکید مؤکد قانون‌گذار بر تکلیف دولت در این زمینه (اصل بیست و نهم)، لزوم تهیه وسایل آموزش و پرورش رایگان برای همه تا پایان دوره متوسطه (اصل سی‌ام)، حق عموم مردم برای داشتن مسکن مناسب (اصل سی و یکم)، حق کلیه شهروندان برای سکونت در محل اقامت دلخواه و مصونیت از اقامت اجباری (اصل سی و سوم)، برخورداری از حق دادخواهی (اصل سی و چهارم)، حق همگانی در برخورداری از تابعیت ایرانی و ممنوعیت سلب آن (اصل چهل و یکم)، بر بعد عام‌گرایانه شهروندی و گسترش دایره شمولیت و استحقاق عموم مردم تأکید شده است (رضایی و جوکار، ۱۳۸۸: ۸۱).

علاوه بر این در فصل چهارم با عنوان *اقتصاد و امور مالی*، که ارتباط مستقیمی با موضوع سیاست‌گذاری اجتماعی دارد، قانون اساسی جمهوری اسلامی به وضوح رویکرد اشتغال و دربرگیری اجتماعی را منعکس کرده است. در این فصل، بر هدف نظام جمهوری اسلامی برای ریشه‌کن کردن فقر و محرومیت و تأمین نیازهای اساسی شهروندان برای برخورداری از شاخص‌های زندگی خوب، باکیفیت و رضایت‌بخش در زمینه مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت، درمان، آموزش و پرورش، تأمین شرایط و امکانات کار برای همه، فراهم کردن زمینه‌های فرصت‌های برابر (اصل چهل و سوم)، هزینه کرد انفال و ثروت‌های عمومی برای مصالح عامه (اصل چهل و پنجم)، تصدیق اصل مالکیت هرکس بر حاصل کسب و کار خویش (اصل چهل و ششم)، نفی تبعیض در استفاده از منابع طبیعی بین مناطق و استان‌های مختلف کشور (اصل چهل و نهم) گذاشته شده است (شعبانی، ۱۳۷۳: ۹۶ و ارشدی، ۱۳۸۲: ۳۲).

گذشته از آن، در برخی دیگر از اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران عموم مردم و اعضای ملت بدون لحاظ ممیزه‌های فرهنگی و ویژگی‌های اختصاصی گروه‌های مختلف، موضوع قانون‌گذاری واقع شده شده‌اند. مثل تأکید بر سلب‌ناپذیری حق تعیین

سرنوشت مردم (اصل پنجاه و ششم)، همه‌پرسی و مراجعه به مردم در مسائل مهم (اصل پنجاه و پنجم)، تأکید بر انجام وظیفه نمایندگی یا ریاست‌جمهوری با محوریت حفظ استقلال و اعتلای کشور و حفظ حقوق ملت و خدمت به مردم (اصل شصت و هفتم و اصل یکصد و بیست و یکم)، مشارکت همه مردم در انتخاب اعضای شوراهای شهر و روستا (اصل یکصد و یکم)، همکاری همگانی و تبعیض‌زدایی در استان‌ها و مناطق مختلف کشور (اصل یکصد و یکم)، انتخاب رئیس‌جمهور با رأی مستقیم مردم (اصل یکصد و چهاردهم) که همگی بر حقوق اجتماعی و سیاسی عموم مردم و ملاحظه اصل عام و همه‌نگر شهروندی بدون توجه به اختصاصات فرهنگی، زبانی و قومی اعضای ملت صحه می‌گذارند. لذا با ملاحظه بسیاری از اصول قانون اساسی شاید این دید کلی را بتوان بدست آورد که حقوق و آزادی‌های اساسی برای کلیه شهروندان و اتباع ایرانی در نظر گرفته شده و آنان در برخورداری از این حقوق بدون توجه به وابستگی قومی، نژادی و زبانی مساوی‌اند. در بسیاری از اصول قانون اساسی عنوان «هرکس»، «همه»، «هر ایرانی» و نظایر آن موضوع حکم قرار گرفته است. به‌عنوان مثال، اصل ۲۹ قانون اساسی که برخورداری از تأمین اجتماعی را حق همگانی می‌داند و دولت را مکلف می‌نماید خدمات و حمایت‌های مربوط به تأمین اجتماعی را برای همه افراد کشور تأمین کند (سیف‌زاده و نوری اصل، ۱۳۹۰: ۱۴۸).

نتیجه‌گیری

در دهه‌های اخیر، سیاست‌گذاری اجتماعی به مثابه یکی از روش‌های کم‌هزینه و سودمند در زمینه فرایند هویت‌سازی ملی، متجلی شده است که با پیامدهایی نظیر ارتقای کیفیت زندگی، تأمین حقوق شهروندی، استقرار عدالت و برابری، رفع نابرابری‌های ساختاری، تقویت مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی به تحکیم تعلق به اجتماع ملی می‌انجامد که همگی از الزامات ملت‌سازی به شمار می‌روند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز با عنایت به کرامت ذاتی انسان و با لحاظ قرار دادن اصل فراگیر و برابرگرای شهروندی در وضع و اعمال سیاست‌های کلان اجتماعی، با گستراندن دایره اشتغال و دربرگیری به همه شهروندان، معیارهای تمایزبخش فرهنگی، طبقاتی، زبانی، دینی و مذهبی را نادیده انگاشته و همه مردم را مستحق و مشمول برخورداری از منافع و مزایای سیاست اجتماعی شمرده است و از طریق این مسیر کم‌مخاطره، اهداف ملت‌سازی را پیگیری می‌کند.

منابع

- ارشدی، علی‌یار (۱۳۸۲)؛ *حقوق اساسی و شرح و نقد قانون اساسی ایران*، تهران: سرمدی.
- البرزی ورکی، مسعود (۱۳۸۹)؛ «حقوق بشردوستانه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه حقوق*، س ۴۰، ش ۱، صص ۴-۲۱.
- پورعزت، علی‌اصغر؛ طاهری عطار، غزاله و سعدآبادی، علی‌اصغر (۱۳۹۱)؛ «راهبری ملت‌سازی پایدار بر مبنای عدالت اجتماعی»، *فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، س ۱۱، صص ۱-۲۲.
- تاجبخش، کیان، ثقفی، مراد و کوهستانی‌نژاد، مسعود (۱۳۸۲)؛ «سرمایه اجتماعی و سیاست‌های اجتماعی (بررسی وضعیت سرمایه اجتماعی در ایران امروز)»، *فصلنامه رفاه اجتماعی*، س ۳، ش ۱۰، صص ۱۵۵-۲۰۰.
- جلابی‌پور، حمیدرضا (۱۳۹۲)؛ *جامعه‌شناسی ایران، جامعه کژمدرن*، تهران، علم.
- جیب‌زاده، محمدجعفر و رحیمی‌نژاد، اسماعیل (۱۳۸۶)؛ «کرامت انسانی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه مدرس علوم انسانی*، س ۱۱، ش ۵۴، صص ۵۱-۸۲.
- رضایی، سیدمحمد و جوکار، محمدصادق (۱۳۸۸)؛ «بازشناسی هویت ملی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه مطالعات ملی*، س ۱۰، ش ۴۰، صص ۵۳-۸۹.
- سیف‌زاده، سیدحسین و نوری‌اصل، احد (۱۳۹۰)؛ «هویت ملی و حقوق شهروندی در ایران: گفت‌وگو دوسویه و چندسویه ملت - دولت»، *فصلنامه مطالعات سیاسی*، س ۳، ش ۱۱، صص ۱۴۳-۱۷۰.
- شعبانی، قاسم (۱۳۷۳)؛ *حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران*، تهران: اطلاعات.
- غفاری، غلامرضا و امید، رضا (۱۳۹۰)؛ *کیفیت زندگی: شاخص توسعه اجتماعی*، تهران: شیرازه.
- فالکس، کیث (۱۳۸۱)؛ *شهروندی*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر.
- فیتز پاتریک، تونی (۱۳۸۱)؛ *نظریه رفاه*، ترجمه هرمز همایون‌پور، تهران: انتشارات گام نو و مؤسسه عالی.
- کرون، جیمز (۱۳۹۰)؛ *جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی، چگونه مسائل اجتماعی را حل کنیم؟*، ترجمه مهرداد نوایخش و فاطمه کرمی، تهران: جامعه‌شناسان.
- کریمی، وهاب (۱۳۸۶)؛ «ضرورت یک سیاست اجتماعی در ایران»، *فصلنامه راهبرد*، ش ۴۵، صص ۱۵۲-۱۷۲.
- مور، کن بلیک (۱۳۸۹)؛ *مقدمه‌ای بر سیاست‌گذاری اجتماعی*، ترجمه سعیدی، علی‌اصغر و صادقی جقه، سعید، تهران، جامعه‌شناسان.
- همتی، فریده (۱۳۹۰)؛ *سیاست اجتماعی، نظریه‌های کلاسیک، مدرن، پست‌مدرن و مطالعات مقایسه‌ای*، تهران، جامعه‌شناسان.
- یوسفی، علی و عظیمی هاشمی (۱۳۸۸)؛ «احساس شهروندی در مراکز استان‌های ایران»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، س ۹، ش ۴ و ۳، صص ۳-۲۳.
- Animashaun, Mojeed Adekunle (2009); State Failure, Crisis of Governance and Disengagement from the State in Africa, *Africa Development*, Vol. 34, Nu s 3/4, PP 47-63.
- Beland, Daniel & Lecoures, Andre (2008); *Nationalism & Social Policy; The Politics of Territorial Solidarity*, Uk, Oxford University Press.
- Berger-Schmit, Regina (2002); Considering Social Cohesion in Quality of Life Assessments: Concept and Measurement, *Social Indicators Research*, Vol.58, PP 403-428.



- Blyth, Mark (2002); *Great Transformations; Economic Ideas & Institutional Change in the twentieth Century*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Dani, Anis and Haan, Arjande (2008); *Inclusive States: Social Policy and Structural Inequalities, USA, The World Bank*.
- Hoefler, Richard (2008); *Social Welfare Policy & Politics*, UK, John Wiley & sons Inc.
- Kepssa, Michael, Beland, Daniel and Lecoures, Andre (2011); Nationalism, Development and Social Policy: the Politics of Nation-building in Sub-Saharan Africa, *Ethnic and Racial Studies*, PP 1-19.
- Law, Alex & Mooney, Gerry (2012); Devolution in a Stateless Nation: Nation-building & Social Policy in Scotland, *Social Policy & Administration*, Vol.46, No.2, PP 161-177.
- Philips, D. (2006); *Quality of Life; Concept, Policy and Practice*, London, Routledge.